دعای سعی

حسین گودرزی

مقدمه

در شمال شرقي‌ِکعبه، بعد از آن که وادي را طي کردي به دو کوه صفا و مروه و مسعي مي‌رسي. طواف ميان صفا و مروه «سعي» است و طبق آية شريفة { إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ الله‏...}1 سعي از «شعائر الله» است و چون سعي عبادت است، بايد با قصد قربت انجام شود و براي تحقّق بخشيدن به اين امرِ لزومي، باید مقدماتي فراهم گردد.

و لذا فقها گفته‌اند:

«مستحب است از دري که محاذي حجر الأسود است، به سوي صفا متوجه شود و با آراميِ دل و بدن، بالاي صفا رفته و به خانة کعبه نظر کند و به رکني که حجرالأسود در آن است رو نموده، حمد و ثناي الهي را به جا آورد...»2

براي داشتن استقامت وپايداري در امور واجب وآمادگي وتوجه بيشتر وحضورِ قلب کاملتر بايد:

1. حمد و ثناي خدا و نيز تکبير، تهليل، تسبيح و تحميد گويد.

2. نعمت‌هاي الهي را ياد آورد.

3. صلوات بفرستد.

4. پيروزي حق را متذکّر شود.

5. به ياد مرگ باشد.

6. وحشت قبر را يادآورد.

7. ازخداوند بخواهد درساية عرش‌او قرارگيرد؛ آنگاه‌که هيچ سايه‌اي نيست جز ساية عرش‌خدا.

آغاز سعی

آغاز سعي از صفا و پايان آن در مروه، سنتي است که هم در روايات شيعه آمده و هم در روايات اهل سنت. جابربن عبدالله انصاري که داستان حج پيامبر را نقل کرده، مي‌گويد: حضرت از درِ مسجد الحرام به سوي صفا رفت و چون به اين کوه نزديک شد، آية: (إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ الله‏...) را خواند و فرمود: آغاز مي‌کنم آنچه را خدا آغاز کرد و آنگاه از صفا آغاز کرد. آن حضرت ابتدا بر فراز کوه صفا برآمد و تا آنجا بالا رفت که کعبه را از فراز کوه ديد و خداوند را تهليل وتکبير گفت.3

امام صادق علیه السلام ، وقتي طواف و دو رکعت نماز آن را انجام داد، فرمود: از جايي آغاز مي‌کنم که پروردگار بزرگ آغاز کرد و فرمود: ( إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ الله‏...).4

و اين معني از لطايف است که سخن حق به حکمت و دقت آراسته است و تقديم و تأخير آن نيز داراي سرّي است؛ همچنان که تقديم «صفا» بر «مروه» سرّي در باطن دارد و حضرت رسول در علت شروع از صفا، از لطيفة در قول استفاده کرد. آري، تقدم در گفتار، تقدّم در عمل را نيز ايجاب مي‌کند.

آداب سعي

زائر، آنگاه که از طواف و پرواز پروانه وار برگِرد خانه فراغت يافت و سبکبال گرديد و رازهاي خويش را در دو رکعت نماز و در جايگاه خليل و دوست خدا، ابراهيم علیه السلام با خداي خويش در ميان نهاد، اکنون راهيِ صفا و مروه مي‌گردد تا با سعي ميان آن دو، در طوافي از نوع ديگر و با آدابي ويژه حضور يابد:

امام صادق علیه السلام فرمود:

«ثُمَّ اخْرُجْ إِلَي الصَّفَا مِنَ الْبَابِ الَّذِي خَرَجَ مِنْهُ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ هُوَ الْبَابُ الَّذِي يُقَابِلُ الْحَجَرَ اْلأَسْوَدَ حَتَّي تَقْطَعَ الْوَادِيَ وَ عَلَيْكَ السَّكِينَةَ وَ الْوَقَارَ...». 5

«آنگاه به جانب صفا بيرون رو، از همان دري که پيامبر خدا بيرون رفت و آن در روبه روي حجر الأسود است، تا آن وادي را طي کني و آرام و با وقار و با طمأنينه باش.»

پس بايد از راهي که پيامبرخدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت برويم تا در عمل بنمايانيم که پيرو سنت پيامبريم؛ روشن است که هر آن‌چه بخواهد به عنوان عبادت انجام گيرد، بايد به فرمان خدا و طبق سنت پيامبر باشد و بايد مسير را مانند آن حضرت، آرام و با وقار طي کنيم.

براي انجام «سعي»، وقار و طمأنينه لازم است؛ زيرا پيامد آرامش ظاهري، طمأنينة باطني است، تا فرصتي براي زائر پيش آيد که بعد از طواف و نماز و سعي، به خويشتن نيز بپردازد. گويا دعوت به تضاد است! با سکينه و وقار، انجام سعي و تلاش!

اکنون حرکت کن تا فرصتي بيابي که فکر کني چه کرده‌اي و چه گفته‌اي و بنا داري چه کني. در حرکات خود تأمل کن و از شتابزدگي که موجب بي دقتي است بپرهيز و با آرامش ظاهري فاصلة ميان دو کوه را طي کن تا آرامش باطني بيابي...

«...فَاصْعَدْ عَلَي الصَّفَا حَتَّي تَنْظُرَ إِلَي الْبَيْتِ وَ تَسْتَقْبِلَ الرُّكْنَ الَّذِي فِيهِ الْحَجَرُ الأَسْوَدُ وَ احْمَدِ اللهَ وَ أَثْنِ عَلَيْهِ ثُمَّ اذْكُرْ مِنْ آلاَئِهِ وَ بَلاَئِهِ وَ حُسْنِ مَا صَنَعَ إِلَيْكَ مَا قَدَرْتَ عَلَي ذِكْرِه‏...»‏. 6

«از کوه صفا بالا برو تا آن‌جا که خانة خدا را ببيني و بربلنداي آن بايست و روبه گوشه‌اي کن که حجر الأسود در آن است و حمد و ثناي خدا گوي و تا مي‌تواني نعمت ها و نيکي‌هاي خدا را که در حق تو کرده، ياد آور.»

سعي، بخشي از حج و عمره است و ما فرمان يافته‌ايم که سعي کنيم و با نگاه خود از فراز صفا برکعبه، ميان طواف و سعي پيوندي بزنيم و «سعي» را با «طواف» ارتباط دهيم و اين پيوند با دعا و حمد و ثناي حق ايجاد مي‌گردد. اکنون مقداري نه اندک، برکوه صفا بايست؛ به مقدار قرائت سورة بقره با ترتيل. آنگاه براي بر شمردن و يادآوري نعمت‌ها و نيکي‌هاي خدا بر خود، قدري تأمل کن...

از اين فرمان و دستور، چند نکته به دست مي‌آيد:

1. صفا، جايگاه و ايستگاهي است براي انديشيدن؛ در حديث آمده است: به مقدار خواندن سورة بقره ـ طولاني‌ترين سورة قرآن ـ بر بالاي صفا بايست و حمد و ثناي خدا گوي و نعمت‌هاي خدا را يک به يک به ياد آور. نزديک به يک ساعت تفکّر، انديشيدن و به خود آمدن!

2. حمد و ثناي حق گفتن؛ مگر عبادت، جز حمد و ثناي حق است؟! از فرازکوه صفا چشم به کعبه دوختن و شکوه و عظمت را در طواف موحّدان نگريستن، زائر را جز به ستايش و ثنا وا نمي‌دارد.

آري، بر بالاي صفا ايستادن و حمد و ثناي خدا گفتن، توقفي است آگاهانه و نتيجه‌اش انديشيدن در عظمت خدا است و حمد و ستايش الهي.

3. نعمت ‌ ها و آزمايش ‌ هاي الهي را ياد آوري کردن؛ نعمت‌هاي حق را در برابر حق برشمردن وبه‌گونه‌اي اقرار واعتراف به اين‌که آن‌چه دارم از خداست و اعتراف به اين‌که وجود و هستي‌ام و ايمان و باورم اسلام است و دينم و دارايي‌ها و توفيقاتم همه از حق تعالي است و چه نيکي‌ها که در حقم نمود، توفيق حجّم داد تا اداي واجب کنم، طواف و سعي نمايم و بر فراز کوه صفا برآيم و... همه از کنز رحمت و خوان نعمت او است.

ـ «ثُمَّ كَبِّرِ اللهَ سَبْعاً وَ احْمَدْهُ سَبْعاً وَ هَلِّلْهُ سَبْعاً». 7

«آنگاه هفت تکبير بگو، هفت بار حمد بخوان و هفت مرتبه لاَ الله إلاّ الله سر ده.»

و بعد از خواندن چند دعاکه در اين زمينه وارد شده، صد مرتبه بگو «الله اكبر»، صد مرتبه «لاَإلَه إلاّ الله»، صد مرتبه «الحمدُ لله» و صد مرتبه «سبحان الله».

به يقين، اين همه تأکيد بر تکبير و تحميد و تهليل و تسبيح، براي اين است که در خانة حق و مشاعر، جز به ياد خدا نباشيد و جز نام خدا و حمد و ثناي او نگوييد.

ذکر مکرر و سرّ آن

دستور اين بود که به قدر تلاوت سورة بقره، بر بالاي کوه صفا، رو به کعبه بايستيم و حمد و ستايشي در خور مقام داشته باشيم. براي همين، ادعيه و تعاليم رسيده از ناحية ذات مقدس امامان معصوم شيعه، غنايي بايسته دارد که هم فرهنگ و ادب دعا را به ما مي‌آموزد و هم چگونگي نيايش و راز و نياز با خدا را.

وقتي تکبير و تهليل گفتي و تحميد و تسبيح خواندي، با جملاتي بلند به حمد و ستايش حق بپرداز. حال، سرّ اين ذکر مکرر چيست؟ شايد يکي از موارد زير و يا همة آن‌ها باشد:

1. طاعت، امرِ تعبّدي و عمل به فرمان است و چون عدد معين از ذکر را خواسته‌اند، معلوم مي‌شود آن عدد خاص مطلوب و محبوب خدا است.

2. در باطن هر امري و حقيقت هر عددي، اثري است خاص در عالم تکوين و تشريع و آن سرّ مستور است. اگر چه ما از آن سرّ نهان بي خبريم، ليکن با حفظ آن عدد در اذکار و اعمال، از تأثير تکويني و تشريعي آن بهره‌مند خواهيم شد.

3. گذشته از اين‌که ذکري را با عددي خاص گفتن، خود موجب توجه بيشتر به ذکر است، موجب تعمّق بيشتر و ژرف انديشي نيز مي‌گردد؛ زيرا ذاکر متوجه ذکر مي شود تا به عدد مطلوب برسد وآن عدد خاص را درک کند و رعايت نمايد.

4. «ذکر» به هر شمار و عدد که باشد پذيرفته است؛ چرا که حق تعالي فرمود: {يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللهَ ذِكْراً كَثيراً}. پس مطلوب حق تعالي ذکر کثير است.

5 . تکرار ذکر، موجب استغراق درآن مي‌گردد؛ همان‌طور‌که در عرفان گفته‌اند: استغراق در ذکر موجب رفع حجاب است و نيزگفته‌اند موجب رفع حجاب، بسيار است.

اکنون لازم است به شرح اذکار مهمي که در بلنداي صفا وارد شده، بپردازيم شايد اهل ذکر را فايده رساند که از پوسته عبور کنند و به مغز و محتوا برسند:

1 ـ الله اکبر:

تکبير گفتن، بزرگ شمردن حق تعالي است و مضمون تکبير، تنزيه حق است از حصر و تقييد، که او حقيقت وجود و منزّه از هر تعيّن و ماهيتي است و مطلقِ غير مقيد است، بلکه منزّه است از توصيف صفاتِ زايد برذات؛ چنان‌که در کلام خدا آمده است: (سُبْحانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُون‏...)؛8 «منزّه است پروردگار تو، پروردگار عزّت (و قدرت)، از آنچه آنان توصيف مي‏كنند.» و بدين جهت در حديث آمده است: «اللهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»؛ «خداوند بزرگتر از آن است که وصف شود.» يعني در وصف نمي‌گنجد. لذا تکرار تکبير به صدبار و بيشتر، در فراز و بلند‌اي کوه صفا، ياد آور چنين معنايي است و اين‌که سرآغاز اين اذکار الله اکبر است گويا در همان آغاز اعلام مي‌دارد که: خدايا! تو برتر از وصفي و ما عاجز و ناتوان از وصفِ تو.

2 ـ الحمد لله:

هر ستايشي؛ چه براي خدا باشد و چه براي غير خدا، در واقع ستايش خدا است؛ زيرا حمد؛ چه بر فضايل باشد و چه بر فواضل، آغاز و انجام همه، بازگشت به خدا است؛ زيرا هرچه از آن‌ها در نزد خلق است، همه امانت و عارية اوست. پس همة ستايش‌ها بازگشت به او دارد وهر مدح و ثنايي به او برمي‌گردد؛ زيرا او رحمت واسعه است؛ {وَ رَحْمَتي‏ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْ‏ء}. و حمد و ستايش انسان، اعتراف و اظهار و بازگو کردن آن‌ها است؛ اگر ستايش به «علم» اوست؛ (قَدْ أَحاطَ بِكُلِّ شَيْ‏ءٍ عِلْماً}. اگر به مشيّت اوست؛ «خَلَقَ اْلأَشْيَاءَ بِالْمَشِيئَة»؛ «خداوند پديده‌ها را به خواست خود آفريد.» و اگر ستايش نور اوست، که ظاهر است ذاتاً ومظهِر غير است وماهيات؛ { اللهُ نُورُالسَّماواتِ وَاْلأَرْضِ} و...

به هر تقدير، هستي با کمال خود، از فضايل و فواضل غيبِ مکنون خبر مي‌دهد و اينجا است که «کلمة» او حکايت از سرّ مي‌کند و آن، حمدي است که خود را به آن ستوده و فوق «مَا حَمِدَهُ الْحَامِدُون‏» است «وَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَي نَفْسِكَ‏» وحق حمد تو از حق، آن است که وجودت حمد او شود؛ يعني متخلّق به اخلاق الله شوي «وجوداً»، «صفةً» و «فضلاً» و شرح فضايل و فواضل او کني که تو شرحي، وجودات اشيا شرح شرح‌اند و در عين اين‌که تو حامد و ستايشگري، او ستايشگر خود است و اگر به اين رسيدي، به حمد کردن اشيا و خداوند رسيده‌اي که فرمود: «وَ إِنْ مِنْ شَيْ‏ءٍ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِه‏».9

3 ـ تهليل

کلمة «لاَ إِلهَ إِلاَّ الله» اصل ذکر است و کلمة اخلاص و بقية ذکرها، تبع و دنبالة آن مي‌باشند. کلمه‌اي که انسان‌ها با گفتن آن، داخل در اسلام مي‌شوند و با انکار آن کافر مي‌گردند.

«لاَ إِلَهَ إِلاَّ الله»، برپاية گفتار حقِّ ـ قُولُوا لاَ إِلَهَ إِلاَّ الله تُفلِحُوا ـ موجب رستگاري و فلاح بشر است و بر اساس حديث شريف سلسلة الذهب، حصن حصين خدا و دژ استوار الهي است و از عذاب اخروي ايمن مي‌سازد و کلمة فرج و گشايش است.

«لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيم...» شعار اسلام وتوحيد است و سيد و سرور اذکار دنيا وآخرت؛ چون همة اذکار به آن برمي‌گردد.

«لاَ إِلَهَ إِلاَّ الله» ذکري است‌که مراتبي دارد وهر مرتبه‌اش را فايده وبهايي‌است دون مرتبة ديگر:

1. اگر تنها به زبان گويد و به دل باور نداشته باشد، اين توحيد را نيز حرمتي است که سعادت اين جهاني بدان حاصل شود؛ يعني مال و خون وي معصوم و محفوظ باشد و فرزندش ايمن گردد.

2. اگر به طريق تقليد و بي‌معرفت و شناختِ حقيقي گويد، توحيدي است که همة عوامِ خلق به آن رسيده‌اند و ايمنيِ هر دو جهان را دارد و گويندة آن اهل نجات خواهد بود. اگرچه به کمال سعادت اهل معرفت نرسد.

3. اگر معناي آن را به برهان محقّق و بر آن اقامة دليل کند و معرفت حاصل نمايد، از اهل معرفت شده، به کمالِ سعادت مي‌رسد.

4. اگر اين ذکر را با معرفت بگويد و بدين حالت رسيده باشد که هيچ معبودي نيست مگر «الله» و هيچ هوايي نداشته باشد جز «الله» و هوا و شهوت در بندِ او شود و مغلوبش باشد، اين ذکر توحيدي، به فرمان حق تعالي، هم زبان قال او باشد و هم زبان حالش و اين توحيد، او را از همة بندها بيرون آورده و او را يک صفت ويک همت و يک معبود کند.

5 . ذکر را بگويد و به توحيدي رسد که او را از دست خود و هر آن چه در عالم است رها سازد، بلکه وي را از دست آخرت نيز بيرون کند؛ همان‌گونه که از دست دنيا بيرون کرده است و در پيشگاه همت ادراک و عقل او نه نفس و نه هر آن چه در عالم است ونه دنيا و نه آخرت باقي نماند، جز حق تعالي، و خود را فراموش‌کند و از همه غايب شود و همه از وي غايب شوند و نه وي ماند و نه عالم، حق ماند و بس ـ (قُلِ اللهُ ثُمَّ ذَرْهُم‏) ـ [بگو خدا و آن‌ها را رها کن] 10 حالِ وي است؛ (كُلُّ شَيْ‏ءٍ هالِكٌ إِلاَّ وَجْهَه)؛11 «همه چيز فنا پذير است جز ذات او» و هرکس طاقت ادراک اين معنا را ندارد.

دعاي توحيد بر فراز صفا

چون ستايش حق به توحيد، افضلِ اذکار است. در دو حديثِ مأثور مذکور است که دعاي معروف به توحيد را در بلنداي کوه صفا بخوانند؛ دعايي‌که پيامبر هنگام فتح مکه در باب کعبه يا بر روي کوه صفا، به عنوان خطبه قرائت کرد که پيروزي توحيد را بردنياي شرک آلود اعلام نمود.

«لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ...».

سفارش توحيد را به صورت تأکيد سه مرتبه تکرار مي‌کند و آن حقيقتي که پيام نخستين اسلام در مقابل شرک جزيرة العرب بود، همچنان شعار جاويد هر مسلماني شد که بخواهد در جرگه و جمع مسلمانان قرار گيرد.

«أَنْجَزَ وَعْدَهُ وَ نَصَرَ عَبْدَهُ وَ غَلَبَ الأَحْزَابَ وَحْدَهُ، فَلَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَحْدَهُ وَحْدَه‏».‏ 12

«وعده‌اش را وفا کرد بنده‌اش را نصرت بخشيد و به تنهايي به احزاب غالب گشت و سلطنت و ستايش تنها از آنِ اوست.»

آري، خداوند وعده اش را محقّق ساخت؛ همان وعده اي را که در قرآن به پيامبرش داد:

انجام و تحقّق اين وعده (پيروزي اسلام برکفر)، از قدرت مطلقِ حق، امري مرغوب ومطلوب است که با ورود پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مکه وفا شد و ما معترفيم هرآن چه مانند اين وعده در قرآن به مؤمنان داده شده؛ چون: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُم»13 و «وَ اتَّقُوهُ وَ أَطِيعُونِ، يَغْفِرْ لَكُم...‏»14 نيز وفا خواهد شد.

هم اعتراف داريم به انجام وعدة حق و تحقّق نمونه‌اي از آن در تاريخ و هم رغبت به اين که ديگر وعده‌هاي حق نيز انجام خواهد شد.

تقاضاي سرانجام مبارک

در دعا بر کوه صفا مي خوانيم:

«اللهُمَّ بَارِكْ لِي فِي الْمَوْتِ وَ فِي مَا بَعْدَ الْمَوْت‏». 15

«برکت به معناي فزوني و فيض و زيادي مادي و معنوي است. پس درخواست و تقاضاي برکت، درخواست خير و دوام و استواري کرم و دوام و ثبوت خير الهي است و مبارک بودنِ هر چيز، به معناي آن است که در آن، خيرِ مستمر باشد و گفته‌اند چون خير الهي از راه غير محسوس صادر مي‌شود و به گونه‌اي غير قابل شمارش و اندازه است، به هر چيز که افزوني نامحسوس داشته باشد، مبارک گويند.16

اکنون با اين برداشت از معناي «برکت»، بايد ديد برکت در مرگ چگونه قابل تصور است و چگونه است که از خداوند برکت در مرگ تقاضا مي‌شود؟!

مبارکي مرگ در روايات

مرگ، اگر چه امري سلبي است ليکن حقيقتي دارد که مي‌توان آن را توصيف کرد و دعا براي برکت و مبارکي آن نمود و مبارک بودن مرگ به معناي ميمنت و خجستگي آن است؛ چنان‌که در حديث آمده است:

\* «قِيلَ لِلصَّادِقِ علیه السلام صِفْ لَنَا الْمَوْتَ قَالَ علیه السلام لِلْمُؤْمِنِ كَأَطْيَبِ رِيحٍ يَشَمُّهُ فَيَنْعَسُ لِطِيبِهِ وَ يَنْقَطِعُ التَّعَبُ وَ الأَلَمُ كُلُّهُ عَنْه‏».17

«ازامام صادق علیه السلام در خواست کردند که: مرگ را براي ما توصيف کنيد. حضرت فرمود: مرگ براي مؤمن، مانند بوي خوشي است که استشمام مي‌کند و از آن، جان مي‌گيرد و تمام درد و رنجش از وي بريده مي‌شود.»

\* گروهي از علي علیه السلام خواستند که مرگ را براي آنان توصيف کند، فرمود: چون آدمي بميرد، با يکي از سه چيز مواجه گردد:

الف) بشارت به نعمت جاودانه.

ب) هشدار به عذاب ابدي.

ج) گرفتاري به غم و اندوه و هول و هراس و بلاتكليفي.

در اين ميان، کسي که دوستدار و پيرو فرامين ما است، به نعمت جاودانه مژده داده مي شود.

\* از امام حسن علیه السلام پرسيدند مرگ ناگهاني چيست؟ فرمود: بزرگترين شادماني است که بر مؤمن وارد مي‌شود؛ زيرا از خانة رنج و سختي به خانة نعمت هميشگي و جاودانه برده مي‌شود. 18

\* امام سجاد علیه السلام فرمود: چون کار بر امام حسين علیه السلام سخت شد، اصحاب وي ديدند که او برخلاف همه‌است؛ زيرا رنگ آنان هنگام سختي کار دگرگون مي‌گشت وشانه‌هايشان مي‌لرزيد و دل هايشان سست مي‌شد.

ليکن پدرم و برخي از يارانش، رنگشان نوراني و درخشان، اندام‌هايشان استوار و قلب ‌هايشان آرام بود و به يکديگر مي‌گفتند: ببينيد! از مرگ باکي ندارد و بر روي مرگ مي‌خندد!

حسين علیه السلام گفت: شکيبا باشيد اي بزرگ زادگان، مرگ نيست مگر پلي که شما را از رنج و سختي به باغ‌هاي گشاده و فراخ و نعمت جاودان مي‌برد. کيست از شما که نخواهد از زندان به قصر رود؟! و...

از پدرم شنيدم که از پيامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روايت کرد:

«أَنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ وَ الْمَوْتُ جِسْرُ هَؤُلاَءِ إِلَي جِنَانِهِم‏ وَ...» 19

«دنيا زندان مؤمن و بهشت كافر است و مرگ پل آنان (مسلمانان) است براي بهشتشان و پل اينان (كافر) است براي دوزخشان.»

و خير در هر چيزي، متناسب آن چيز است؛ خير و برکت در امور مادي، افزايش مادي است و در امور مجرّد و غير مادي، افزايش معنوي است و مرگ اگر چه در نظر اول امري عدمي است و در عدم هيچ‌گونه زياده و افزايش قابل تصوّر نيست ليکن در چگونگي حصول‌آن؛ يعني گذرکردن از اين عالم به عالم ديگر، برکت قابل تصوّر است. گرچه طبق حديث ياد شده، خودِ مرگ حقيقتي دارد که مي‌شود براي ورود آن بر انسان، مبارکي و ميمنت تقاضا کرد.

طبق تعاليم و آموزه‌هاي ديني، از خداوند مرگ را امري مبارک و ميمون درخواست مي‌کنيم و اين، نگاهي زيبا و مثبت به مرگ است. پس گذشته از آن که مرگ را به عنوان يک واقعيتِ مهم پذيرفته‌ايم، بايد آن را مبارک، نيکو وخوش‌آيند نيز تلقي کنيم و مرگ را به منزلة ورود ميهماني بدانيم که با گام‌هاي مبارکش خير و برکت مي‌آورد.

امري مبارکِ معنوي است‌که زيادت معنوي وفضل و احسان و فيض‌حق را در پي‌دارد و به‌جهت سختي‌هاي محاسبه و بازخواستِ بعد از مرگ، دوامِ خير و پايندگي رحمت و استمرار کرم خداوند ضروري مي‌نمايد و اين ضرورت هنگامي روشن مي‌شود که کسي سختي مرگ را فهم و درک کند و تصوير درستي از آن بيابد.

و اين است سرّ آن که در برخي روايات آمده است: «تُحْفَةُ الْمُؤْمِنِ الْمَوْتُ».20

و در شرح اين حديث گفته‌اند: «تحفه» ميوة نوبر و تازه به بازار آمده را گويند که مردم به همديگر هديه مي‌دهند و گويا پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرگ مؤمن را مانند تحفة هديه شده به او مي‌داند؛ زيرا او از فرا رسيدن مرگش شادمان مي‌شود؛ همچنان که کافر از پايان زندگيش غمگين مي‌گردد. چون مؤمن از بند به آزادي در مي‌آيد و کافر از آزادي به بند کشيده مي‌شود.

رهايي مؤمن از سختي‌ها و رنج‌هاي دنيا و رسيدن به خير و نيکي‌هاي نزد خدا تحقّق نمي‌يابد مگر با «مرگ» و از اين جهت مرگ براي مؤمن مبارک، خجسته و راحتي و تحفه است.

قد قلت إذ مدحوا الحياة فأسرفوا في الموت ألف فضيلة لا تعرف

مـنهـا أمــان لـقائــه بـلقــائـه و فراق كلّ معاشر لا ينصف 21

اگر بگويي [ديگران] حيات و زندگي را مي‌ستايند و زياده‌گويي مي‌کنند، خواهم گفت: در مرگ هزار فضيلت نهفته است؛ ازجمله ايمني از عذاب خدا با رسيدن به حضور حق و جدايي و فراق دوستان و معاشران بي‌انصاف.

مبارکي مرگ در دعاي امام سجاد علیه السلام

زيباترين کلام در ترسيم مرگ، از امام چهارم علیه السلام است که در دعايي، براي مرگ چنان مي سوزد که گويي آرزوي ديرين اوست وگويا براي دوستي دلسوز و رفيقی شفيق ناله مي‌کند:

از اعمال شايسته چندان نصيب ماکن که از دير شدن بازگشت به‌سوي تو انديشناک شويم ولقاي تو را هرچه زودتر طالب باشيم وبا مرگ الفت گيريم و مشتاق آن شويم و مانند خويشان نزديک، قرب او را خواهيم.

و چون او را به منزل ما آوري و ميهمان ما سازي، زيارت او را موجب خوشبختي ما گردان و قدومش را سبب انس ما ساز و به ميزباني او، ما را بدبخت مکن و در ضيافت او آبروي ما را مريز و آن را دري گردان ازدرهاي آمرزش و کليدي از کليدهاي بخشايش.

ما را از اين جهان ببر، هدايت يافته، راه ناگم کرده، شادان و خرم و با توبه، بيگناه و بي اصرار بر گناه! اي کسي که پاداش نيکوکاران را برعهده گرفته‌اي و کردار تباهکاران را بصلاح مي‌آوري.22

مبارکي مرگ در قرآن

\* ( إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيهِمُ الْمَلائِكَةُ أَلاَّ تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ، نَحْنُ أَوْلِياؤُكُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ فِي الآْخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيها ما تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيها ما تَدَّعُونَ ).23

به يقين كساني كه گفتند: پروردگارِ ما خداوند يگانه است! سپس استقامت ورزيدند، فرشتگان بر آنان نازل مي‌‏شوند كه: نترسيد و غمگين مباشيد و بشارت باد بر شما به آن بهشتي كه به شما وعده داده شده است!

ما ياران و مددكاران شما در زندگي دنيا و آخرتيم و براي شما هر چه دلتان بخواهد در بهشت فراهم است و هر چه بخواهيد به شما داده مي‌‏شود!

چندين بشارت در آيه:

1. «أَلاَّ تَخافُوا » ؛ وقتي انسان غم و اندوه گناه دارد ـ فرشتگان ـ گويند مترس‌که کفارة گناه تو مرگ است.

2. «وَ لاَ تَحْزَنُوا» ؛ غم بازماندگانِ خود مخور که آنان بعد از تو چگونه خواهند زيست و سرپرستي ايشان را چه کسي به عهده خواهد گرفت، آنان خدا را دارند.

3. «وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ» ؛ اگر بيم محروم شدن از بهشت را داري، بهشت تو را بشارت باد!

4. اگر از تنهايي گور و وحشت و تاريکي آن مي‌ترسي، خدا در سختي‌هاي دنيا و آخرت يار و ياور شماست.

5. «وَ لَكُمْ فِيها ما تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ»؛ از کميِ زاد و توشه نترسيد که هر چه دلتان بخواهد در بهشت براي شما فراهم است و هر خواسته‌اي داشته باشيد به آن مي‌رسيد. پس غم آينده را نخوريد.

6. «وَ لَكُمْ فِيها ما تَدَّعُونَ» ؛ مؤمنان هر چه بخواهند به آنان داده مي شود و هيچ تحفه‌اي بهتر ازاين نباشد.24

درخواست سايه عرش

در دعاي مسعي مي خوانيم:

«اللهُمَّ أَظِلَّنِي فِي ظِلِّ عَرْشِكَ يَوْمَ لاَ ظِلَّ إِلاَّ ظِلُّكَ».‏ 25

«بار خدايا! مرا در ساية عرش خويش جاي ده؛ روزي که سايه‌اي جز ساية عرش تو نيست.»

اقسام سايه و ظلّ در قيامت

در منابع ديني، تعابير گوناگوني در بارة «ظلّ و سايه» در قيامت آمده است و آن را به حقايق مختلف نسبت داده‌اند؛ «ظلّ الجنة»، «ظلّ طوبي»، «ظلّ الله»، «ظل العرش» و «ظل العمل».

ظلّ الجنّة؛ ساية بهشت و آن سايه‌اي است که بعد از مستقر شدن بهشتيان در بهشت پديد مي‌آيد. تمام بهشتيان در آن مشترک‌اند و مقصود از آن سايه، کرامت و رحمت حق تعالي است.

ظلّ طوبي؛ نعمت‌هاي ويژه و حاصل درختي که «بُن» آن در خانة پيامبر است و شاخسارش بر خانة پيروان آن حضرت سرکشيده و آنان همگي از سايه‌اش بهره‌مندند.

«ظلّ ‌ العرش، ظلّ ‌ العمل وظلّ الله» ؛ که با اختلاف تعابيرآمده، موجب پيدايش دو احتمال مي گردد:

1. خداوند در روز قيامت سايه‌هاي گوناگون آفريده وساية عرش بزرگترين و شريفترين آن‌ها است وبه هريک از بندگانش بخواهد اختصاص مي‌دهد.

2. در قيامت جز ساية عرش ساية ديگر نيست.

بايد گفت اين احتمال، با روايت نقل شده از امام صادق علیه السلام منافات دارد که فرمود: «زمين قيامت آتشين است جز ساية مؤمن که صدقه‌اش بر او سايه افکنده است.» 26 از اين روايت دانسته مي‌شود که جز ساية عرش، ساية صدقه و عمل مؤمن نيز وجود دارد.

از اهل سنت نيز نقل شده که در روز قيامت هرکس در پناه صدقه‌اش مي‌باشد تا خداوند ميان خلايق حکم کند.

و گفته‌اند در قيامت، سايه‌ها به حسب اعمال نيک انسان‌ها است که آنان را از داغي آتش و حرارت نَفَس خلايق حفظ مي‌کند ولي ساية عرش بهترين و بزرگترين سايه‌ها است.

بايدگفت ميان اين احتمال‌ که در روز قيامت جزساية عرش سايه‌اي نيست‌ و روايت پيش‌گفته تنافي وجود ندارد؛ زيرا ممکن است در قيامت جز ساية عرش که بر مؤمنان سايه مي‌ افکند، سايه‌اي نباشد و ساية «عرش» جز با عمل صالح قابل دست يابي نيست و هر نيکوکاري در قطعه‌اي ويژه از ساية عرش قرار مي‌گيرد که متناسب با عمل نيک اوست

پس اين که در روايت آمده است: هرکس در ساية عمل و يا صدقة خود قرار مي‌گيرد، به اعتبار اين است که اعمال نيکوکاران سبب استقرار آنان در آن سايه است، لذا سايه را به آن عمل نسبت داده‌اند نه اين‌که اعمال، سايه‌اي جدا از ساية عرش داشته باشند، بلکه برخي اعمال موجب تحصيل قطعه‌اي از ساية عرش مي‌شوند. لذا نسبت دادن «سايه» به اعمال بندگان و به عرش و به خداوند فرقي ندارد.

نسبت سايه به اعمال، چون اعمال، سببِ حصول لطف و عنايت حق تعالي است که ساية رحمت او در قيامت، اضافه «مسبّب به سبب» است.

عرش حقيقتي است محيط بر تمام عوالم و بر همة خلق تفوق و اعتلا دارد و تجلّي و ظهور و فعليت صفات حق تعالي است که از جملة آن صفات، رحمت و لطف و عنايت است و چون مؤمنان در قيامت در پرتو رحمت قرار مي‌گيرند، در واقع در ساية عرش‌اند. مگر نه اين که عرش تجلّي صفات حق و از جمله صفات رحمت است؟ پس صحيح است که سايه را به عرش نسبت دهند.

و سايه را به خدا نسبت داده‌اند (ظلّ الله)؛ چون «عرش» ملک خدا است و آن سرير عظمت و جلال جمال و توليت و قيوميت اوست. و او است «ذوالعرش المجيد» 27؛ «صاحب عرش ارجمند». او است «ربّ العرش العظيم»28؛ «پروردگار عرش بزرگ.» و اوست «ربّ العرش الکريم»29؛ «پروردگار عرش بزرگوار.» همانگونه‌که در اين فراز از دعا، سايه هم به عرش نسبت داده شده و هم به خداوند و ابتدا درخواست ساية عرش است؛«أَللَّهُمَّ أَظِلَّنِي فِي ظِلِّ عَرْشِك». وآنگاه ترقي در التفات و خطاب است که مي‌گويد: «يَوْمَ لاَ ظِلَّ إِلاَّ ظِلُّكَ»، که ساية عرش همان ساية لطف و عنايت تو است.

معناي سايه عرش

براي ساية عرش ـ که مورد تقاضاي حاجي در دعاي مسعَي است ـ سه معنا قابل تصور است:

1. سايه را به معناي حقيقي آن بگیريم؛ يعني در روز قيامت واقعاً سايه‌اي وجود دارد که بر سر اهل قيامت گسترده شده و آنان را از سوز آفتاب وآتش قيامت و حرارت نَفَس خلايق حفظ مي‌کند.

هم‌چنان‌که برخي گفته‌اند: در احاديث بسيار آمده است که زمين قيامت، تمام آتش است، مگر جاي مؤمن که پرداخت صدقه، زکات و خيرات در دنيا، برايش سايه‌اي شده‌اند و از آتش محافظت مي‌‌کنند.30 معلوم مي‌شود ساية حقيقي وجود دارد که اهل ايمان را از گرما و حرارت خورشيد قيامت حفظ مي‌کند.

2. ظلّ و سايه، کنايه است از راحتي و نعمت؛ چنانکه عرب مي‌گويد: «عيشٌ ظليل»؛ «زندگي خوش و گوارا.» و ظلّ عرش، يعني ساية رحمت و کرامت، نه سايه‌اي مانع از نور خورشيد.

3. سايه کنايه از اين باشدکه آنان را حفظ مي‌کند از سختي‌ها و مشکلات و آنان را در کنف حمايت و رعايت خود قرار مي‌دهد.

اکنون به گونه‌اي مي‌توان ميان اين سه معنا جمع نمود و چنين گفت:

از آنجا که زمين قيامت از نقرة تفتيده است و گرما و تشنگي و ازدحام و تنگي‌جا و... سخت اهل قيامت را آزار مي‌دهد، سايه به معناي حقيقي باشد که مؤمنان را از چنين گرمايي بپوشاند و سايه در اينجا همان حمايت و رعايت خداوند است درحق مؤمنان که آنان را در کنف حمايت خويش (ساية عرش) قرار مي‌دهد و از چنگال مشکلات و سختي‌هاي قيامت مي‌رهاند و به نوعي آسايش و تنعم در ساية کرامت مي‌رساند.

پناه گرفتگان در ساية عرش خدا

آن کس که در بلنداي کوه صفا، از خداوند ساية عرش را مي‌خواهد، لازم است بداند که بايد چه اعمالي در دنيا انجام دهد که روز قيامت در چنان سايه‌اي قرار گيرد.

قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم : «سَبْعَةٌ فِي ظِلِّ عَرْشِ اللهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ يَوْمَ لاَ ظِلَّ إِلاَّ ظِلُّهُ:

1. إِمَامٌ عَادِلٌ 2. وَ شَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ 3. وَ رَجُلٌ تَصَدَّقَ بِيَمِينِهِ فَأَخْفَاهُ عَنْ شِمَالِهِ 4. وَ رَجُلٌ ذَكَرَ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِياً فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ مِنْ خَشْيَةِ اللهِ 5. وَ رَجُلٌ لَقِيَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فَقَالَ إِنِّي لأُحِبُّكَ فِي اللهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ 6. وَ رَجُلٌ خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ وَ فِي نِيَّتِهِ أَنْ يَرْجِعَ إِلَيْهِ 7. وَ رَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتَ جَمَالٍ إِلَي نَفْسِهَا فَقَالَ إِنِّي أَخَافُ اللهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» . 31

«پيامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هفت گروه، در روزي که سايه‌اي جز ساية خدا نيست، در پناه عرش خدايند: 1. پيشواي عادل 2. جواني که در عبادت و بندگي خدا رشد کند 3. کسي که با دست راست صدقه دهد و ازدست چپ مخفي بدارد. 4. شخصي که ياد و ذکر خدا کند و چشمانش از خوف خدا اشک بريزد 5. مردي که برادر مؤمن خود را ملاقات کند و بگويد من تو را براي خدا دوست دارم 6. کسي که از مسجد بيرون آيد و در انديشه‌اش بازگشت به مسجد باشد 7. مردي که زنِ زيبايي، او را به خود فراخواند و او بگويد من از پروردگار جهانيان مي‌ترسم.»

امام باقر علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَي يُحِبُّ إِبْرَادَ الْكَبِدِ الْحَرَّي وَ مَنْ سَقَي كَبِداً حَرَّي مِنْ بَهِيمَةٍ أَوْ غَيْرِهَا أَظَلَّهُ اللهُ يَوْمَ لاَ ظِلَّ إِلاَّ ظِلُّهُ». 32

«خداوند خنک کردن کبد را دوست دارد. هرکس کبدي تشنه و سوزان را از چهار پا يا حيوان ديگري سيراب کند، خداوند او را در عرش خود سايه دهد روزي که سايه‌اي جز ساية او نيست.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «وَ مَنْ أَنْظَرَ مُعْسِراً أَظَلَّهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِظِلِّهِ يَوْمَ لاَ ظِلَّ إِلاَّ ظِلُّهُ». 33

«کسي که تنگ‌دست بينوا (و بدهکار) را مهلت دهد، خداوند او را در عرش خود سايه دهد؛ روزي که سايه‌اي جز ساية او نيست.»

پناه بردن به خدا از ظلمت قبر

«اللهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ ظُلْمَةِ الْقَبْرِ وَ وَحْشَتِه‏». 34

«بارالها! به تو پناه مي‌برم از تاريکي و وحشت قبر.»

اعتقاد به روح و نفس و بقاي آن پس از مرگ، از بزرگترين معارف دين است که بيش از نيمي از معارف اسلامي برپاية اصالت روح و استقلال آن از بدن و بقاي آن بعد از مرگ استوار است که بدون اعتقاد به روح، همة آن معارف وهم و خيال خواهد بود.

وظلمت قبر، حقيقتي که گذرگاه موقت انسان‌ها است و بشر ناگزير از ورود به آن است.

وطبق آية «الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...»، يکي از امورغيب و پنهان، قيامت و مسائل آن است و از شرايط ايمان، باور به قبر و پرسش‌هاي نخستين قيامت است و از آن‌جا که امري است سخت هولناک، ناگزير وحشتي پيش از فرا رسيدن وحشت قبر معترف به آن را فرا مي‌گيرد و لذا چاره انديشي پيش از فرا رسيدنِ اين امر حتمي و مهم، لازم است و آن پناه بردن به خدا از آن ظلمت و وحشت است که در اين فراز از دعاي «سعي» به آن اشاره شده است.

حمد و ثنا

و اين چنين لب به حمد وثنا بگشايد و سه مرتبه بگويد:

«لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ ، يُحْیِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ حَيٌّ لاَ يَمُوتُ وَ هُوَ عَلَي كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَدِيرٌ ». 35

جز خداي يکتا معبودي نيست. شريکي ندارد و ستايش ازآن اوست. زنده مي‌کند و مي‌ميراند و او زنده‌اي است که مرگ ندارد و بر هرچيزي تواناست. برترين ثناي حق، اقرار و اعتراف به توحيد ذاتي و نفي مطلق شرک است و اين ذکر به صراحت ثناگوي حق به يکتايي در ذات و صفات است.

لَهُ الْمُلْكُ ؛ سلطنت وفرمانروايي از آنِ خداست و بس.

چون خداوند، مَلِک و پادشاه وفرمانرواست، تصرف در امور مي‌نمايد که مُلک و سلطنت و فرمانروايي از آنِ اوست و تصرف او يا به امر و نهي برمکلّفين است و يا به اين است که چون موجودات در ذات وصفات خود نيازمند به او مي‌باشند. تصرف حق به اين است که نيازهاي آن‌ها را بر مي‌آورد و امور آن‌ها را تدبير مي‌کند.

وَلَهُ الحَمدُ ؛ حمد و ستايش چه براي خدا باشد و چه بظاهر براي غير خدا، در حقيقت براي خداست؛ زيرا حمد چه برفضايل، چه بر فواضل، آغاز و انجام همه از خداوند است وبراي بقيه عاريتي است. پس همة ستايش‌ها بازگشت به او دارد؛ «وَ الثَّنَاء عَلَيْه».‏

سرّ صلوات

و بعد از تهليل و تحميد و تکبير و پناه آوردن به خدا از ظلمت قبر و گرماي قيامت بگويد:

«ثُمَّ يُصَلِّي عَلَي النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم».

از آن جاکه در ادعيه «سعي» و «طواف» و ديگر مشاعر و مشاهد سفارش به ذکر صلوات شده، سزاوار است بحثي کوتاه و فشرده در معنا، مفهوم و سرّ صلوات انجام گيرد، شايد گوشه‌اي از راز اين ذکر (صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِه‏) که لب‌هاي شيعيان به آن عطرآگين است، آشکار شود و چون در قرآن از «صلوات» برخلق و از صلوات فرشتگان بر خلق و از «صلوات» حق و فرشتگان بر افضل مخلوق، محمد صلی الله علیه و آله و سلم ياد شده و از مؤمنان نيز خواسته شده که هماهنگ با حق و فرشتگان بر پيامبر صلوات بفرستند، مي‌توان گفت که «صلوات» سه قسم است و هر يک معنا و سرّي ويژه دارد:

1. صلوات حق بر خلق

از الطاف خداوند در حق مؤمنان، عنايت و توجه ويژة او در قالب درود و صلوات برآنان است که در عنوان «صلوات ربّ» برخلق تبلور پيدا کرده است؛ چنان که فرمود:

( وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْ‏ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الأَمْوالِ وَ الأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرين‏ \* الَّذينَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصيبَةٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُون‏ \* أُولئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ).36

البته شما را به اندکي ترس و گرسنگي و بينوايي و بيماري و نقصان در محصول مي‌آزماييم و شکيبايان را بشارت ده؛ کساني که چون مصيبتي به آنان رسيد، گفتند ما از آن خدا هستيم و به او باز مي‌گرديم. صلوات و رحمت پروردگارشان برآنان باد که هدايت يافتگان‌اند.

آموزش و رحمت حق بر خلق به گونة ارتباط و اتصال ميان عالم برين با عالم پايين است که خداوند برکساني که در مصائب امتحاني؛ چون خوف و گرسنگي و نقص و کمبود مال و جان، صبر و شکيبايي پيشه کنند و کلمة استرجاع (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُون)‏ را بگويند، همواره درود و رحمت مي‌فرستد.

2. صلوات فرشتگان بر مردم

(هُوَ الَّذِي يصَلِّي عَلَيكُمْ وَ مَلائِكَتُهُ لِيخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَي النُّورِ وَ كانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً). 37

اوست که خود و فرشتگانش برشما درود مي‌فرستند تا شما را از تاريکي به روشني برند؛ زيرا خداوند با مؤمنان مهربان است.

از تدبّر و انديشه در اين آيه، اين معنا به دست مي‌آيدکه جملة «وَكَانَ بِالْمُؤْمِنينَ رَحيماً» علت براي صلوات حق و فرشتگان برمؤمنان است و بر اين اساس، معناي آيه اين است که: «خداوند و فرشتگانش بر شما صلوات مي‌فرستند.» و همين معنا هم از او اميد مي رود؛ چون عادت و سنت حق، رحمت بر مؤمنان است و شما نيز مؤمن هستيد و شأن و مقام او اين است که برشما صلوات بفرستد تا اين‌که بر شما رحمت کند.

در اين آيه، نسبتِ صلوات به رحمت مانند نسبت مقدمه به ذي المقدمه است و معناي صلوات حق بر بنده، توجه و عنايت رحمت‌گونة او بر بنده است و معناي صلوات فرشتگان؛ يعني عطف توجه آنان به انسان، بدين معنا که واسطه در رساندن رحمت حق به خلق مي‌باشند و معناي صلوات، همان رحمت است و خود از مصاديق آن است. 38

3. صلوات حق و فرشتگان و مردم بر پيامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

به حسب آن‌چه در قرآن کريم آمده و فرمان خداوند است؛ صلوات بر پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم از امور مطلوب و محبوب حق تعالي و مرغوب فرشتگان و خواستة حق از بندگان است.

(إِنَّ اللهَ وَ مَلائِكَتَهُ يصَلُّونَ عَلَي النَّبِي يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً). 39

خداوند و فرشتگانش برپيامبر صلوات مي‌فرستند؛ اي کساني که ايمان آورده‌ايد، بر او صلوات بفرستيد و سلام کنيد سلامي نيکو.

«صلوات»، اگرچه به معناي رحمت است ولي در اينجا مراد توجه به اظهار شرافت و رفعت مقام پيامبر است. لذا گفته‌اند: بزرگداشت و خلعتي که خداوند در اين آيه به پيامبر ارزاني داشته، برتر از بزرگداشت آدم به سجدة فرشتگان است و «صلوات» به معناي تعظيم و بزرگداشت آمده است که «صلوات» مردم بر پيامبر بدين معنا است؛ بارخدايا! حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در دنيا بزرگ بدار به اين که ياد و نامش را بلند گردان و دعوتش را پيروز فرما! دينش را پايدار نما! و در آخرت شفيع امتش گردان و اجر و ثوابش را دو چندان کن.40

تفسير اين آيه را، در حديثي، از امام صادق علیه السلام پرسيدند، که اينگونه آمده است:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ (إِنَّ اللهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ...) فَقَالَ الصَّلاَةُ مِنَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ رَحْمَةٌ وَ مِنَ الْمَلاَئِكَةِ تَزْكِيَةٌ وَ مِنَ النَّاسِ دُعَاءٌ».41

از امام صادق علیه السلام در مورد آية (إِنَّ اللهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ...) پرسيدم، فرمود: صلوات از جانب خداوند رحمت است و از جانب فرشتگان، به پاکي يادکردن و ستودن است و از جانب مردم، دعا و در خواست مي‌باشد.

فايدة صلوات از آنِ کيست؟

آيا فايده و ثمرة صلوات ما بر «محمد و آل او صلی الله علیه و آله و سلم» عايد ما نيز مي‌شود يا تنها به آن بزرگواران مي‌رسد؟ محققان از حکما چنين گفته‌اند:

از آن جهت که آنان حالت منتظره‌اي ندارند وسعة وجوديشان درحدّ کمال است، پس ثواب صلوات عايد به گوينده است که بدين وسيله کسب مي‌کند. ليکن نزد اهل تحقيق حق اين است که ثواب آن، هم عايد آن بزرگواران است هم عايد به ما مي‌شود.42

ذکر صلوات دستور خداوند است؛ چون خدا و فرشتگان درود مي‌فرستند، مؤمنان نيز فرمان يافته‌اند که صلوات بفرستند. معلوم مي‌شود که صلوات ما بر آن بزرگواران، تقاضاي قسمي از رفعت مقام و گونه‌اي از درجات عالي براي آنان است و همانطورکه صلوات حق برآنان نزول رحمت بر ايشان است، صلوات ما نيز دعا و درخواست نزول رحمت حق برآن‌ها است و به گونه‌اي، صلوات ما همراه با صلوات حق و فرشتگان، نوعي هماهنگي ميان «عالم امر» و عالم قدس و قدسيان با عالم ملک است و از جهت ديگر اين‌که ثواب عايد ما مي‌شود؛ چون اطاعت امر خدا و نوعي فرمانبرداري حق است، ثواب اطاعت دارد و براي ما ترفيع مقام است و چون ذکر بزرگ است بابي در وسايل الشيعه بدين عنوان آمده است

«بَابُ اسْتِحْبَابِ الصَّلاَةِ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ فِي أَثْنَاءِ الطَّوَافِ وَ السَّعْي...».‏

و در آن باب اين حديث آمده است.

«قُلْتُ لأَبِي عَبْدِ اللهِ علیه السلام دَخَلْتُ الطَّوَافَ فَلَمْ يُفْتَحْ لِي شَيْ‏ءٌ مِنَ الدُّعَاءِ إِلاَّ الصَّلاَة عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ سَعَيْتُ فَكَانَ ذَلِكَ فَقَالَ مَا أُعْطِيَ أَحَدٌ مِمَّنْ سَأَلَ أَفْضَلَ مِمَّا أُعْطِيت‏». 43

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: وارد طواف شدم و دعايي جز صلوات برمحمد و آلش يادم نيامد. حضرت هنگام سعي فرمود: به دعا و درخواست کسي، چيزي برتر و بيشتر از آن چه به تو رسيده است، نداده‌اند.

پس ذکر صلوات در سعي و طواف، نه تنها با بقية اذکار برابري مي‌کند بلکه افضل اذکار است و در سرّ آن گفته‌اند:

چون خداي سبحان دستور داد بر پيامبر صلوات بفرستيم و از جهتي ما اندازة واجب و لازم آن را نمي‌دانيم، آن را به خدا واگذار مي‌کنيم و مي‌گوييم خداوندا! تو بر محمد درود فرست؛ زيرا مي‌داني چه اندازه درود و صلوات شايسته اوست!44

پی ‌ نوشت :

1. بقره (2) : 158

2. امام خميني1 ، مناسک محشي، چاپ تهران، حوزة نمايندگي ولي فقيه در امور حج و زيارت، ص355

3. شيخ حرّ عاملي، وسائل الشيعه، باب5 ، ح1

4. همان.

5. وسائل الشيعه، شيخ حرّ عاملي، باب4، ح1

6. همان.

7. وسائل الشيعه، باب4، ح1

8. صافات : 180

9. حکيم سبزواري، اسرار الحکم، چاپ تهران، انتشارات سنائي، ص493

10. انعام : 91

11. غزالي، مکاتيب غرالي، چاپ تهران، اميرکبير، 1362 ه‍ . صص23 ـ 21

12. حرّ عاملي، وسائل الشيعه، همان مدرک، ج9، ابواب سعي، باب4 ، ح2، و ج12، ابواب احرام، باب6 و 7

13. غافر : 60

14. نوح : 3 و 4

15. کافي، ج4 ، ص431

16. وسائل الشيعه، باب 4، ح1

17. صدوق، معاني الأخبار، چاپ جامعه مدرسين قم، ص287

18. «هُوَ أَحَدُ ثَلاَثَةِ أُمُورٍ يَرِدُ عَلَيْهِ إِمَّا بِشَارَةٌ بِنَعِيمِ الأَبَدِ وَ إِمَّا بِشَارَةٌ بِعَذَابِ الأَبَدِ وَ إِمَّا تَحْزِينٌ وَ تَهْوِيلٌ وَ أَمْرُهُ مُبْهَمٌ لاَ تَدْرِي مِنْ أَيِّ الْفِرَقِ هُوَ فَأَمَّا وَلِيُّنَا الْمُطِيعُ لأَمْرِنَا فَهُوَ الْمُبَشَّرُ بِنَعِيمِ الأَبَد». (شيخ صدوق، معاني الأخبار، چاپ قم، تصحيح علي اکبر غفاري، جامعة مدرسين قم، 1361، ص288)

19. بحار الأنوار، ج6، ص154

20. الشريف الرضي، المجازات النبويه، چاپ بيروت، الأضواء، ص323

21. ابن اثير، النهايه، کلمة «التحف»، ج1، ص183

22. صحيفه سجاديه، ترجمه علامه شعراني، چاپ تهران، انتشارات اسلاميه، دعاي 40 صص 132ـ 131

23. فصلت: آيه 41

24. شرح شهاب الأخبار، قاضي قضاعي (454 ق.) تصحيح محدث ارموي، ج انتشارات علمي وابسته به وزارت علوم، ص53

25. وسائل شيعه، همان.

26. «أَرْضُ الْقِيَامَةِ نَارٌ مَا خَلاَ ظِلَّ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّ صَدَقَتَهُ تُظِلُّهُ».

27. بروج، 15

28. نمل، 26

29. المؤمنون، 116

30. حسن بن عبدالرزاق لاهيجي وفات 1121ق. رسائل فارسي، تهران، نشر قبله، ص143

31. مجلسي، بحار الانوار، ط بيروت، داراحياء، تراثنا، ج80 ، ص2

32. مستدرک سفيه البحار، ج5، ص79

33. همان، ج7، ص280

34. وسائل الشيعه، ج9، ابواب سعي، باب 4، ح1

35. مصباح‏المتهجد، ص683

36. بقره (2) : 157 ـ 156

37. احزاب (33) : 43

38. الميزان، ج1، ص361

39. احزاب (33) : 56

40. مجمع البحرين کلمه صلي...

41. شيخ صدوق، معاني الاخبار، ط قمع جامعه مدرسين، تصحيح علي اکبر غفاري، ص368

42. ملاهادي سبزواري، اسرار الحکم، چاپ تهران، انتشارات سنائي، ص400

43. شيخ حرعاملي، وسايل الشيعه، ط تهران، اسلاميه، ج9، باب 21، ابواب طواف